

## نگاه تاریخی به فتنه

### معنای فتنه:

فتنه در لغت به معنای امتحان و آزمایش است. وقتی انسان بر سر دو راهی قرار می‌گیرد و باید بین آن دو یکی را برگزیند در واقع مورد امتحان قرار گرفته است. این انتخاب باید بر اساس شناخت صحیح انجام یافته و بعد با اراده قوی راه و مسیر انتخاب شده طی شود. این ابتلائات گاه در حوزه مسائل فردی است و گاهی در حوزه مسائل اجتماعی. در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز گاه دو مسیر بر سر راه آدمی و جامعه قرار می‌گیرد که می‌بایست بر اساس معیارهای دقیق و شناخت صحیح یکی از راه‌ها انتخاب گردد. آزمایشات سیاسی و اجتماعی را فتنه به معنای خاص می‌توان دانست. فتنه‌های اجتماعی و سیاسی بسیار خطرآفرین و ریزش‌زاست.

به واقع فتنه، رخداد‌های اجتماعی و سیاسی است که در درون جامعه دینی، اسلامی و ایمانی رخ داده و در آن حق و باطل به صورت ظاهری آنچنان به هم آمیخته است که به راحتی از هم قابل تفکیک و شناسایی نیستند. در این رخدادها و فتنه‌ها، به بینش عمیق و معیارهای قوی نیاز است تا جبهه حق مشخص شود. علی‌علیه‌السلام در کلامی سختی، خطرآفرینی و شکنندگی فتنه را برای جامعه دینی و اسلامی روشن ساخته و می‌فرماید:

«فتنه‌ای سربرآورد که سخت لرزاننده، در هم کوبنده و نابودکننده است که قلب‌هایی پس از استواری می‌لغزند و مردانی پس از درستی و سلامت گمراه می‌گردند و افکار و اندیشه‌ها به هنگام هجوم این فتنه‌ها پراکنده و عقاید پس از آشکار شدنشان به شک و تردید دچار می‌گردد. آن کس که به مقابله با فتنه‌ها برخیزد کمرش را می‌شکند و کسی که در فرونشاندن آن تلاش می‌کند، او را در هم می‌کوبد» (خطبه ۱۵۱)

در هر دین و آیین معمولاً پس از رحلت پیامبر یا بنیانگذار دین، در میان پیروانش اختلافاتی رخ می‌دهد و این اختلاف‌ها گاه به قدری عمیق است که باعث پیدایش مذاهب و مکاتب مختلف می‌شود و پیروان دین را به گروه‌های متعدد تقسیم می‌کند. این اختلاف‌ها می‌تواند در موضوعات مختلفی چون سیاسی، فقهی، اخلاقی، و اعتقادی باشد. معمولاً مهم‌ترین و شدیدترین اختلاف‌ها، اختلاف‌های اعتقادی و کلامی است. از

آنجا که فرقه فرقه شدن مسلمانان خود زمینه ایجاد فتنه در تاریخ اسلام شد ابتدا اشاره ای کوتاه به چگونگی ایجاد فرقه‌های دینی در اسلام می‌کنیم.

### اختلاف‌ها عامل پیدایش فرقه‌ها و فتنه‌ها

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت وی اختلاف نظرها و منازعات اعتقادی رخ داد و این منازعات در نهایت به پیدایش فرقه‌های گوناگون انجامید. نخستین اختلاف اساسی، مسئله امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که امت اسلام را به دو گروه شیعه و سنی تقسیم کرد. مسئله ایمان و کفر فاسق دومین اختلاف بود که در شکل‌گیری خوارج، مرجئه و معتزله در میان اهل سنت مؤثر بود. اختلاف روش‌ها به ویژه از جهت عقل‌گرایی و نص‌گرایی نیز در پیدایش برخی از فرقه‌ها همچون اهل‌الحديث، اشاعره و معتزله تأثیر داشت. این مذاهب همگی به خدا و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعتقاد داشتند و قرآن و احادیث نبوی را می‌پذیرفتند و عقاید و احکام ضروری همچون معاد، فرشتگان، نماز و روزه را قبول داشتند، اما در پاره‌ای عقاید دیگر با یکدیگر اختلاف داشتند. همین اختلاف‌ها باعث پیدایش فرقه‌ها و فتنه‌هایی در میان امت اسلام شد.

### علل اختلاف‌های فتنه‌آفرین

#### ۱- خلأ حجیت و رهبر اعتقادی مورد قبول همه

در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختلافات اعتقادی در میان امت اسلامی پدید نیامد اما پس از رحلت ایشان، بلکه از همان روز، اختلاف بر سر خلافت و امامت، امت اسلام را به دو شاخه شیعه و سنی تقسیم کرد. بنابراین خلأ حجیت و رهبر اعتقادی مورد قبول همه مسلمین، نخستین دلیل اختلاف‌ها و پیدایش مذاهب اسلامی است.

اصولاً محدودیت قوای ادراکی انسان و عدم توانایی او برای حق‌قطعی همه مسائل اعتقادی از جمله مهم‌ترین علل اختلاف انسان‌هاست. در مواردی که مسئله به روشنی قابل حل نیست هر کس به حدس و گمانی می‌رسد که ممکن است با حدس و گمان دیگران متفاوت باشد. در نتیجه اختلاف نظرها آشکار می‌شود، و این اختلاف‌ها وقتی در مسائل اساسی و مورد علاقه مردم باشد گاه به پیدایش فرقه‌ها و فتنه‌های مختلف می‌انجامد.

## ۲- تعصبات قبیله‌ای

دومین عامل اختلاف و فتنه تعصبات قبیله‌ای است. تعصب به طور کلی یکی از ریشه‌های اختلاف است، اما نوع خاصی از تعصب که تعصب قبیله‌ای است در میان اعراب به شدت رایج بود و همین مسئله قبل از اسلام نیز همواره باعث جنگ و خونریزی می شد، گفته‌اند که وقتی مسیلمه کذاب ادعای پیامبری کرد برخی از پیروانش گفتند: ما می‌دانیم که او دروغ‌گوست و پیامبر اسلام راست‌گوست، اما دروغ‌گویی که از ربیعین است در نزد ما از راست‌گویی که از قبیله مضر است محبوب‌تر است. گفته می شود که اکثر خوارج از همین قبیله ربیعین بوده‌اند. درباره مسئله خلافت و امامت که مهمترین اختلاف مذهبی در اسلام است، نقش تعصب قبیله‌ای آشکار است، چراکه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مردم به جای اینکه در مراسم خاکسپاری پیامبر شرکت کنند و توصیه‌های او را درباره جانشینی خود به کار بندند، هر گروهی مدعی شد که حق خلافت از آن اوست. نکته جالب اینجاست که بنا بر شواهد تاریخی، هیچ یک از انصار و مهاجرین در تعیین جانشین پیامبر از قرآن و سنت رسول خدا یا از مصلحت امت سخن نگفت بلکه سخن در این بود که جانشینی پیامبر حق گروه انصار است یا مهاجرین و چون در میان انصار دو قبیله اوس و خزرج وجود داشت و این دو با هم رقابت داشتند، به دلیل همین اختلاف، قبیله قریش یعنی مهاجرین، غالب شدند.

## ۳- پیروی از هوای نفس و دنیاگرایی

سومین عامل اختلاف، پیروی از هوا و گرایش به منافع مادی و لجاجت می باشد. قرآن کریم در آیات متعدد علت راه نیافتن انسان‌ها به حقیقت را رذایل اخلاقی مانند هوای نفس، قساوت قلب، کبر و استکبار، بخل و برتری جویی و نیز ارتکاب معاصی همچون ظلم و فسق می داند. برای مثال، هنگامی که امام علی علیه‌السلام به تمام شبهات خوارج پاسخ گفت و حجت را بر آنان تمام کرد، با وجود اینکه بسیاری از آنان توبه کردند و از جنگ با حضرت منصرف شدند، اما باز برخی از آنان در نهروان با امام جنگیدند و تاریخ گواهی می‌دهد که پیروی از هوای نفسانی و روحیه لجاجت و تعصب در این ماجرا سخت مؤثر بود.

## ۴- طرح شبهات دینی و سیاسی

چهارمین عامل، فتوحات مسلمانان و گسترش حوزه جغرافیایی اسلام بود که باعث گردید پیروان ادیان و عقاید دیگر به تدریج وارد حوزه حکومت اسلامی شوند. دسته‌ای از این افراد که مسلمان شده بودند، به طرح

مسائل و مشکلات خود برای مسلمان‌ها می‌پرداختند و آنها که بر دین خود باقی مانده بودند در این مسائل با مسلمانان مجادله می‌کردند. ترجمه فلسفه یونان در اواخر حکومت بنی امیه و اوایل حکومت عباسیان به این فرآیند شدت بخشید و زمینه بروز شبهات و پرسش‌ها را قوت بخشید. این سؤال‌ها و شبهات پاسخ می‌طلبید و پاسخ متفکران مسلمان گاه یکسان نبود که این امر باعث اختلاف در میان مسلمانان می‌شد. البته عوامل دیگری نیز برای بروز اختلافات و افتراق امت اسلامی ذکر شده است که به دلیل رعایت اختصار از نقل آن خودداری می‌کنیم.

### ظهور خوارج اولین فتنه در تاریخ اسلام

اگر از نخستین اختلاف در تاریخ اسلام یعنی تقسیم شدن مسلمانان به شیعه و سنی بگذریم اولین فتنه به جنگ صفین برمی‌گردد. در اثنای جنگ صفین که میان امام علی علیه‌السلام و معاویه در سال‌های ۳۶ و ۳۷ ق. درگرفت، اختلافی در سپاه امام علی علیه‌السلام رخ داد که مبدأ پیدایش فرقه‌ای به نام خوارج گردید. هرچند در آغاز به نظر می‌رسید که خوارج صرفاً فرقه‌ای سیاسی - نظامی هستند، اما در ادامه به یک فرقه اعتقادی - مذهبی تبدیل شدند. دلیل این تحول این بود که آنها سعی کردند تا کار خویش را توجیه دینی کنند. ماجرا از این قرار بود که سپاه معاویه پس از آنکه در آستانه شکست قرار گرفت، به پیشنهاد عمرو عاص قرآن‌ها را بالای نیزه‌ها برد و خواست تا قرآن را به حکمیت بپذیرد. امام ابتدا این پیشنهاد را حيله و نیرنگ دانست و آن را نپذیرفت، اما با اصرار گروه زیادی از سپاه خویش و تهدید آنها به خروج بر امام، به پذیرش حکمیت تن در داد و عبدالله بن عباس را به نمایندگی خود برای حکمیت معرفی کرد. اما همان گروه از سپاه امام نمایندگی ابن عباس را نپذیرفتند و ابوموسی اشعری را معرفی کردند که باز امام مجبور به پذیرش سخن آنها شد و مقرر گردید نمایندگان دو طرف قرآن را بررسی و نظر خود را درباره جنگ دو طرف بیان کنند و تا آن زمان آتش بس برقرار باشد. این مطالب در یک قرارداد تحریر شد و در ماه صفر سال ۳۷ به امضای طرفین رسید.

پس از امضای قرارداد همان گروه از سپاه امام که او را وادار به پذیرش حکمیت و داوری ابوموسی اشعری و قرارداد آتش بس کرده بودند، از امام خواستند تا قرارداد مذکور را نقض و به سپاه معاویه حمله کند. دلیل

آنها این آیه قرآن بود که «ان الحكم الا لله؛ حکم و داوری تنها از آن خداست» (انعام: ۵۷)

آنان از این آیه چنین برداشت می‌کردند که نباید به حکمیت انسان‌ها گردن نهاد. امام در پاسخ به آنها فرمود: پذیرش حکمیت افراد به شرط آنکه حکمشان بر طبق قرآن باشد، حکمیت قرآن است. وانگهی شکستن عهد و پیمان به تصریح قرآن جایز نیست، پیمانی که با اصرار خود شما بسته شده است.

عده ای از آنان سخنان امام را نپذیرفتند و گفتند: ما در پذیرش حکمیت و اجبار بر تو گناه کردیم اما هم اینک توبه می‌کنیم و تو نیز باید اقرار به گناه کنی و توبه نمایی، اینان سپس از لشکر امام جدا شدند و همراه سایر سپاه وارد کوفه نشدند و به حروراء در نزدیکی کوفه رفتند و آماده جنگ با امام شدند. سپس برای توجیه کار خود یعنی وجوب خروج بر امام بر حق گفتند: حکمیت انسان‌ها گناه است و کسی که گناهی انجام دهد و توبه نکند، کافر خواهد شد و چون امر به معروف در همه مراحل حتی با جنگ مسلحانه، بر همه مسلمان‌ها واجب است، پس جنگ با امام و سپاه او که به رغم آنها مرتکب گناه شده‌اند واجب است.

### **اعتقادی که موجب فتنه خوارج شد**

مهم‌ترین اعتقاد خوارج این است که مرتکب گناه کبیره کافر است. این اعتقاد هر چند در گام نخست برای توجیه خروج بر امام مسلمین به صورت ساده و ابتدایی ابراز شد، اما به تدریج دیگر خوارج با استدلال به آیات و احادیث رنگ کاملاً کلامی و مذهبی بدان دادند و همین کار باعث شد تا خوارج به عنوان یک فرقه مذهبی درآیند و فتنه‌ای در تاریخ اسلام برپاکنند.

چندین اختلاف در پدید آمدن خوارج نقش داشت. اختلاف در مصلحت بودن پذیرش حکمیت یا مصلحت نبودن آن، اختلاف در تعیین فرد برگزیده شده برای حکمیت، اختلاف در عمل به عهد و پیمان یا نقض آن، اختلاف در گناه بودن پذیرش حکمیت افراد یا جایز بودن آن، اختلاف در اینکه مرتکب کبیره کافر است یا خیر، از جمله این اختلاف‌ها بود.

### **فرقه زایی خوارج (مرجئه و معتزله و جبریه و قدریه)<sup>۱</sup>**

در واکنش به نظریه خوارج، گروهی اساساً نقش عمل صالح یا گناه را در ایمان منکر شدند و ایمان فردی همچون پیامبر خدا را با ایمان شخصی گناهکار یکسان دانستند؛ این گروه مرجئه نام گرفتند. واژه مرجئه از ریشه ارجاء به معنای تأخیر گرفته شده است. این گروه را از آن رو مرجئه خوانده‌اند که عمل را از ایمان مؤخر می‌دانند.

جالب است بدانیم که فرقه معتزله نیز در واکنش به اختلاف خوارج و مرجئه پیرامون مسئله ایمان و کفر مرتکب کبیره، شکل گرفت؛ معتزلیان در این مسئله راهی میانه را برگزیدند.

پس از اختلاف بر سر امامت و مسئله ایمان و کفر، اختلاف پیرامون جبر و اختیار انسان پدید آمد و این ماجرا به پدید آمدن دو فرقه جبریه، یعنی پیروان اعتقاد به جبر و مختار نبودن انسان، و قدریه، یعنی پیروان تفویض و اختیار مطلق انسان، انجامید.

البته این مسئله از زمان های قدیم در میان فیلسوفان و متفکران مطرح بوده است. در میان پیروان ادیان نیز از ارتباط قضا و قدر الهی با افعال انسان مورد بحث بوده است.

قرآن کریم از مشرکان مکه نقل می کند که آنها به منظور توجیه شرک خویش از نظریه جبر سود می جستند و می گفتند: اگر خدا می خواست، ما و پدرانمان مشرک نمی شدیم: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا. . .» (انعام: ۱۴۸) به این ترتیب، مشرکان مشیت الهی را موجب جبر آدمی می دانستند. گفته شده است دو فرقه جبریه و قدریه از فرقه های فرعی مرجئه بوده اند.

همان گونه که دیدیم بر اثر سه اختلاف مهم و اساسی، امت اسلام به فرقه های شیعه و سنی از یک سو، خوارج و مرجئه و معتزله از سوی دیگر و نیز جبریه و قدریه تقسیم شد. که همین اختلاف ها موجب فتنه ها گردید.

### فرقه های شیعه

مهمترین فرقه هایی که برای شیعه ذکر شده است عبارتند از: غلات، کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه و امامیه. غلات به الوهیت علی علیه السلام قائل بودند، در نتیجه آنان اصولاً مسلمان نیستند و نباید در میان فرق اسلامی ذکر شوند. در مورد کیسانیه باید گفت آنان در اصل گروهی سیاسی بودند که در صدد انتقام خون سیدالشهدا علیه السلام یارانش برآمدند و مأموریت خود را به خوبی انجام دادند.

طرح مسئله امامت و مهدویت محمد حنفیه توسط مختار، اگر صحت داشته باشد، ظاهراً ابزاری، هر چند ناپسند، برای جلب حمایت شیعیان بوده است. گذشته از اینکه کیسانیه فرقه ای انقراض یافته است و اهمیت مذهبی چندانی ندارد. بنابراین اگر بخواهیم فرق و مذاهب مهم و موجود شیعه را مورد بحث قرار دهیم، باید امامیه، زیدیه و اسماعیلیه مورد بحث قرار گیرد. از این میان اکثریت شیعه، گروهی هستند که غیر از امام

علی علیه السلام به دیگر امامان معصوم یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و ۹ فرزند معصوم علیه السلام او نیز معتقدند. اینان «شیعه اثنی عشریه» یا «امامیه» نامیده می شوند.

اولین اختلاف در شیعه زمانی اتفاق افتاد که مختار که به خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کرده بود محمد حنفیه را به عنوان امام مهدی (عج) معرفی کرد و در اینجا اولین انشعاب در شیعه پیدا شد. به پیروان مختار و این اعتقاد کیسانیه می گویند.

جریان دیگری که به پیدایش فرقه ای دیگر انجامید قیام زید فرزند امام سجاد علیه السلام بر ضد بنی امیه بود. پس از آنکه او به شهادت رسید پیروان او که امامت او را قبول داشتند به «زیدیه» معروف شدند. سومین انشعاب در زمان امام صادق علیه السلام رخ داد، زیرا عده ای اسماعیل فرزند ارشد او را به عنوان امام هفتم پذیرفتند و اسماعیلیه نامیده شدند.

### فاطمیان

فاطمیان هم دسته ای از اسماعیلیه هستند که امامت را در فرزندان محمد بن اسماعیل جاری می دانند. آنان امامان را به دو قسم مستور و ظاهر تقسیم می کنند. پس از امامان هفتگانه، یعنی شش امام اول امامیه و محمد بن اسماعیل، نوبت به امامان مستور می رسد. این امامان به طور مخفیانه مردم را به آیین اسماعیلی دعوت می کردند. آخرین امام این دوره عبدالله یا عبیدالله ملقب به المهدی بالله (م ۳۲۲ ق) است. حکومت فاطمی در سال ۳۵۶ ق با تصرف مصر و شام، بخش بزرگی از جهان اسلام را به تصرف در آورد و تا سال ۵۶۷ ق حکومت مقتدری داشتند.

### فتنه وهابیت

بدون تردید از مهم ترین فتنه های اخیر در تاریخ اسلام فتنه وهابیت است.

اهل احادیث و در رأس آنها احمد بن حنبل تنها به جمع آوری احادیث می پرداختند و مخالف هر گونه تعقل و تکلم پیرامون آیات و احادیث اعتقادی بودند. با ظهور اشعری، این روش تعدیل شد و تعقل نه به عنوان روش کشف حقایق بلکه به منظور دفاع از معارف حدیثی به کار گرفته شد. بدین ترتیب اشعری بر خلاف اهل حدیث که مخالف علم کلام بودند، این علم را پذیرفت و حتی کتابی در دفاع از آن نگاشت. با ظهور اشعری به تدریج بیشتر علمای اهل سنت از روش او پیروی کردند و پس از چندی، مذهب اشعری، مذهب

رسمی اهل سنت در مباحث اعتقادی گردید. اما هنوز هم روش احمد بن حنبل در میان اهل سنت طرفدارانی داشت. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه در قرن هشتم، احمد بن تیمیه حرانی دمشقی (۶۱۱-۷۲۸ ق) ظهور کرد و درصدد ترویج مذهب حنابله برآمد. ابن تیمیه مانند حنابله، علم کلام را مردود دانست و متکلمان را اهل بدعت معرفی کرد. در مسئله صفات خدا، او مانند حنابله صفات خبریه را بدون هر گونه تأویل و توجیه پذیرفت و به طور کلی هر گونه عقل گرایی را محکوم کرد. ابن تیمیه علاوه بر حمایت از روش و عقاید اهل حدیث، عقاید جدیدی را نیز اضافه کرد که قبلاً سابقه نداشت.

برای مثال، او سفر کردن به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و تبرک جستن به قبر او و توسل به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را شرک دانست و فضایل اهل بیت علیه السلام را که در صحاح اهل سنت و حتی در مسند امامش احمد بن حنبل وجود داشت، انکار و تلاش کرد مانند بنی امیه و حکومت عثمانی، شان امام علی علیه السلام و فرزندان او را پایین آورد. اما دعوت ابن تیمیه از سوی علمای اهل سنت مورد پذیرش همگانی قرار نگرفت و جز برخی از شاگردانش همچون ابن القیم (م. ۷۵۱ ق) دیگر بزرگان اهل سنت با او مخالفت کردند و کتابهای متعددی در رد او و بدعت‌هایش نگاشتند. از جمله ذهبی از علمای هم عصر ابن تیمیه نامه‌ای به او نوشت و او را مورد نکوهش قرار داد و تسلیم در برابر احادیث صحیح را از او خواستار شد. ذهبی خطاب به او می‌نویسد: حال که در دهه ۷۰ از عمر خود هستی، و رحلت از این عالم نزدیک است آیا وقت آن نرسیده است که توبه و انابه کنی؟ در مصر نیز قاضی القضاة فرقه‌های چهارگانه اهل سنت آرای ابن تیمیه را غلط و بدعت اعلام کردند. (

در قرن دوازدهم، محمد بن عبد الوهاب ظهور و از ابن تیمیه حمایت کرد و از میان عقاید او بیش از همه بر همان عقاید جدیدش تأکید کرد. محمد در سال ۱۱۱۵ در شهر عیینه از شهرهای نجد تولد یافت. از کودکی به مطالعه کتب تفسیر، حدیث و عقاید علاقه داشت و فقه حنبلی را نزد پدر خود که از علمای حنبلی و قاضی شهر بود فرا گرفت. او از آغاز جوانی بسیاری از اعمال مردم نجد را زشت می‌شمرد. در سفری که به زیارت خانه خدا رفت پس از انجام مناسک به مدینه رهسپار شد و در آنجا توسل مردم به پیامبر در نزد قبر آن حضرت را انکار کرد. پس از مدتی به بصره رفت و به مخالفت با اعمال دینی مردم پرداخت، ولی مردم بصره او را از شهر خود بیرون راندند. در سال ۱۱۳۹ که پدرش عبدالوهاب به شهر حریمه منتقل شد او نیز



به آن شهر رفت. در آنجا میان او و پدرش نزاع و جدال درگرفت. شیخ محمد پس از مرگ پدرش در سال ۱۱۵۳ دعوت خود را آشکارتر و گسترده‌تر کرد. جمعی از مردم حریمه از او پیروی کردند. سپس به شهر عیینه رفت اما در سال ۱۱۶۰ از آن شهر بیرون رانده شد. سپس رهسپار درعیه از شهرهای معروف نجد گردید. در آن وقت امیر درعیه، محمد بن مسعود (جد آل سعود) بود. او از شیخ حمایت کرد و در مقابل، شیخ به او وعده قدرت و غلبه بر همه بلاد نجد را داد. به این ترتیب ارتباط میان شیخ محمد و آل سعود آغاز شد و شیخ قدرت یافت. او با سپاه محمد بن مسعود به شهرهای دیگر نجد حمله می‌کرد و کسانی را که با عقاید او مخالفت می‌کردند از دم تیغ می‌گذراند و اموالشان را غارت می‌کرد، چراکه مخالفان آیین وهابیت را کافر حربی می‌دانست و مال و جان آنها را حلال می‌شمرد. نقل شده است که سپاه وهابیان تنها در یک قریه ۳۰۰ مرد را به قتل رساندند و اموالشان را به غارت بردند.

شیخ محمد در سال ۱۲۰۶ درگذشت و پس از او پیروانش به همین روش ادامه دادند. در سال ۱۲۱۶ امیر سعود وهابی کربلا را به تصرف درآورد و حدود ۵ هزار تن یا بیشتر را به قتل رسانید و خزائن و اموال حرم مطهر امام حسین علیه السلام را غارت کرد. وهابیان بارها به شهرهای کربلا و نجف حمله کردند و به قتل و غارت شیعیان و زوار پرداختند.

پس از تجزیه امپراتوری عثمانی، آل سعود بر عربستان تسلط یافتند و مذهب رسمی کشور را وهابیت اعلام کردند، به این ترتیب امکانات کشور مهمی مانند عربستان در خدمت فرقه وهابیه قرار گرفت. مدارس متعددی تأسیس شد و مبلغان بسیاری در این مدارس تربیت شدند و در عربستان و دیگر کشورهای اسلامی به تبلیغ وهابیت پرداختند. با وجود این، آیین وهابیت از همان آغاز با مخالفت علمای اهل سنت و شیعه مواجه شد. نخستین کتابی که علیه عقاید محمد بن عبد الوهاب از میان اهل سنت نوشته شد، کتاب «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» بود که توسط سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب نوشته شد. کتاب منهج الارشاد لمن اراد السداد، نوشته شیخ جعفر کاشف الغطاء، نخستین ردیه عالمان شیعی بر مذهب وهابیه است.

**سلفیه**

وهابیه، در مورد خود عنوان سلفیه را به کار می‌برند. سلف به معنای پشتیبان و قدماست و در مقابل واژه خلف، به معنای متاخران، بکار می‌رود. در فرهنگ اسلامی وقتی واژه سلف به کار می‌رود معمولاً صحابه و تابعان و محدثان بزرگ قرن دوم و سوم قمری قصد می‌شود. وهابیان با استفاده از کلمه سلفیه ادعا می‌کنند که پیرو روش و عقاید سلف هستند. اما این ادعا با گزارش‌های تاریخی سازگار نیست. شهرستانی نقل می‌کند که سلف درباره صفات الهی با یکدیگر اختلاف داشتند. گروهی از آنان تمام صفاتی را که در احادیث وارد شده به خدا نسبت می‌دادند و حتی صفات الهی را به صفات مخلوقات تشبیه می‌کنند. گروه دیگر ضمن اثبات صفات، آنها را به گونه‌ای تأویل می‌کنند که مستلزم تشبیه نگردد. گروه دیگر از یک سو تشبیه را رد می‌کنند و از طرف دیگر از تأویل احادیث خودداری می‌کنند و در واقع از مسلک تفویض پیروی می‌کنند. شهرستانی احمد بن حنبل را از همین گروه دانسته است. بنابراین در میان سلف سه نظریه تشبیه، تأویل و تفویض مطرح است و همه آنان به مسلک تفویض که نظر حنابله و وهابیه است معتقد نیستند.

اگر مراد وهابیان از سلف، تنها گروهی از سلف یعنی حنابله باشند، در این صورت نیز می‌توان گفت میان وهابیه و حنابله تفاوت‌های زیادی وجود دارد. حنابله هیچ گاه آرای جدید وهابیان را ابراز نکردند بلکه درست برخلاف آنها رفتار می‌کنند. برای مثال، احمد بن حنبل خود احادیث فراوانی در باب فضائل اهل بیت نقل کرده و هیچ گاه سفر به قصد زیارت پیامبر و اهل بیت را شرک ندانسته است.

بنابراین باید گفت که ارتباط وهابیان با سلف تنها در این نکته است که با حنابله در خصوص صفات جبریه و مسلک تفویض اتفاق نظر دارند و مانند آنان خود را در اصول دین پیرو ظواهر آیات و احادیث می‌دانند. البته وهابیه در فروع دین نیز از احمد بن حنبل تقلید می‌کنند، گرچه در برخی موارد دست به اجتهاد می‌زنند و در صورتی که همراه فتوایی از یکی از مذاهب چهارگانه اهل تسنن غیراز حنبلی، نصی غیرمعارض از کتاب و سنت موجود باشد، از همان فتوا تقلید می‌کنند و رأی احمد بن حنبل را کنار می‌گذارند.

به طور کلی آنان در صورت عدم وجود نص، از فتاوی احمد بن حنبل پیروی می‌کنند. وهابیان در فروع دین تنها مذاهب چهارگانه اهل سنت را به رسمیت می‌شناسند و منکر مذهب جعفری و مذهب زیدی هستند.

## عقاید وهابیت

وهابیان از جهتی شبیه خوارجند. خوارج بر اساس تلقی خاصشان از ایمان و کفر، دیگر مسلمانان را کافر و مشرک می دانستند. وهابیه نیز بر اساس تلقی خاصشان از توحید، بسیاری از آداب اسلامی را شرک و کفر می دانند و در نتیجه معتقدان و عمل کنندگان به این آداب را که همه مسلمانان غیروهابی هستند، مشرک و کافر می دانند.

اگر بخواهیم عقاید وهابیان را بیان کنیم بیشتر باید بر نفی و انکار آنها تأکید بورزیم، به دیگر سخن، عقاید آنها عمدتاً نفی عقاید و اعمال دیگر مسلمانان و اتهام شرک به دیگران است. از جمله مواردی که وهابیان آنها را کفر می دانند عبارت‌اند از: توسل به اولیای الهی و طلب شفاعت از آنان، سفر به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام تبرک و استشفای آثار اولیای خدا، تعمیر و زیارت قبور اولیای الهی و ساختن مسجد در کنار قبور و نذر بر اهل قبور و خداوند را به حق و مقام اولیایش سوگند دادن و اعتقاد به سلطه غیبی آنان.

وهابیان همه این موارد را به دلیل مخالفت با توحید انکار می کنند. البته توحید مورد نظر وهابیان توحید عبادی است. براساس توحید عبادی کلمه لا اله الا اله بیانگر آن است که تنها موجودی که باید عبادت و پرستش شود الله تبارک و تعالی می باشد و عبادت غیر او شرک می باشد. طبعاً این آموزه دینی مورد پذیرش همه مسلمانان بلکه همه مؤمنان و موحدان است. تفاوت وهابیان با دیگر مسلمانان این است که آنان مواردی همچون توسل و کمک گرفتن و طلب شفاعت از غیرخدا را عبادت غیرخدا و در نتیجه شکر می دانند. مواردی که قبلاً ذکر شد همگی از همین جهت مورد انکار وهابیت قرار می گیرد.

حال پرسش این است که چرا این امور عبادت غیرخدا و شرک محسوب می شود. محمد بن عبدالوهاب در پاسخ می گوید: لا اله الا الله هر نوع اله و معبودی غیر از خدا را نفی می کند و واسطه نوعی اله و معبود می باشد. پس هرکس پیامبر را واسطه میان خود و خدا قرار دهد، پیامبر را اله و معبود دانسته و او را پرستش کرده است. دلیل او بر این مطلب آن است که مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به خدا اعتقاد داشتند اما بت‌ها را واسطه قرار می دادند و به آنها توسل می جستند و از آنها شفاعت می خواستند. در نتیجه همین کار آنها باعث شرکشان شد و خونشان مباح گردید. لازمه توحید این است که فقط خدا را بخوانیم و به امید داشته باشیم و تنها به او استغاثه کنیم و برای او قربانی و نذر نماییم. پس هر کس به

غیر خدا استغاثه کنیم و برای او قربانی و نذکر نماییم. پس هر کس به غیر خدا استغاثه کند و برای غیر او قربانی و نذر کند، کافر است.

البته لازمه سخنان محمد بن عبدالوهاب مشرک و کافر بودن همه انسان ها و از جمله وهابیان است؛ زیرا خداوند انسان ها را محتاج یکدیگر کرده است و همه در کارهای خویش نیازمند کمک گرفتن از دیگران هستند.

اگر محمد بن عبدالوهاب خود را مانند احمد بن حنبل پیرو اهل الحدیث می داند و ظواهر احادیث را می پذیرد. باید به او گفت: توسل و طلب شفاعت در منابع معتبر اهل سنت و در احادیث متعدد وارد شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود به توسل و طلب شفاعت امر کرده اند، پس چگونه است که ایشان کاری را که پیامبر و اهل بیت او بدان امر کرده اند شرک و کفر می دانند؟! اما در باره مشرکان زمان پیامبر باید گفت: میان توسل و طلب شفاعت مشرکان با مؤمنان تفاوت اساسی وجود دارد. مشرکان به اشیایی توسل می جویند که هیچ خاصیتی ندارند و این گونه توسل از سوی خداوند نهی شده است، در حالی که خداوند به اولیای خویش مقام محمود شفاعت را اعطا کرده و آنان به اراده و اذن خدا به چنین توانایی و مقامی دست یافته اند.

از سوی دیگر، خداوند خود به توسل به پیامبر و اهل بیت او و شفاعت آنان امر کرده است، در نتیجه این کارها نه تنها شرک نیست بلکه عین عبادت خداست، زیرا به دستور و امر خدا انجام می شود.

تفاوت دیگر این است که مشرکان بتها را می پرستیدند تا بتها آنان را شفاعت کنند نه آنکه تنها به طلب شفاعت از بتها اکتفا کنند. در حالی که مؤمنان، اولیای الهی را نمی پرستند و آنان را به عنوان افراد مقرب و بندگان مأذون از جانب خدا که تنها از خدا در خواست مغفرت می کنند، ملاحظه می کنند. به بیان دیگر، مشرکان بتها را مالک شفاعت و مستقلاً در سرنوشت آدمیان مؤثر می دانستند، در حالی که مسلمانان هیچ مؤثر مستقلاً در عالم قایل نیستند و تأثیر شفاعت را تنها به اذن و اراده الهی می دانند. اصولاً در خواست شفاعت، نوعی در خواست دعاست و التماس دعا از افراد شایسته یک امر مستحب است.

**فتنه غلات**

غلو در لغت به معنای تجاوز کردن از حد و افراط کردن در چیزی است. اما در علم مذاهب و فرق به گروه‌هایی غالی گفته می‌شود که انسانی را به مرتبه‌ی خدایی یا فرد عادی رابه مقام پیامبری رسانده باشند، گرچه غالباً درباره کسانی که در خصوص امامان اهل بیت علیه السلام غلو کرده‌اند، اطلاق می‌گردد. از آنجا که اکثر فرقه‌های غالی منقرض گشته‌اند و بحث کردن از آنها ضرورتی ندارد، در اینجا تنها از فرقه‌هایی بحث خواهیم کرد که هم‌اینک وجود خارجی دارند. این فرقه‌ها عبارت‌اند از: دروزیه، اهل حق و نصیری، شیخیه، بابیه و بهائیه. چنانکه خواهیم دید، برخی از این فرقه‌ها درباره اهل بیت علیه السلام و برخی درباره افراد دیگر غلو کرده‌اند. لازم به ذکر است که برخی از طرفداران این مذاهب، به گونه‌ای آرای مذهب خویش را تقریر می‌کنند که نمی‌توان آنها را غالی دانست. به دلیل همین تقریرهای مختلف، درباره غالی بودن این گروه‌ها اختلاف نظر وجود دارد. از این میان تنها فرقه ضاله بابیه و بهائیه صریحاً غالی و خارج از اسلام شناخته می‌شوند.

### دروزیه

فرقه دروزی از مذهب اسماعیلیه انشعاب یافته است که به دلیل غلوی که در این فرقه وجود دارد، معمولاً همراه با دیگر فرقه‌های غالی ذکر می‌شود.

در زمان حکومت الحاکم بامرالله (۳۷۵ - ۴۱۱ ق) ششمین خلیفه فاطمی، گروهی از اسماعیلیان درباره الحاکم غلو کردند و او را به درجه خدایی رساندند. این گروه پس از مرگ الحاکم بر آن شدند که او غایب شده و روزی به میان مردم باز خواهد گشت. اینان فرقه دروزی نامیده می‌شوند. این فرقه در مصر پدید آمد و در سوریه رشد کرد و بعدها در لبنان نیز پیروانی یافت و هم‌اینک پیروان مذهب دروزی در کشورهای سوریه و لبنان زندگی می‌کنند. طبق آماري که در اواسط قرن بیستم گرفته شده جمعیت دروزیان در حدود ۲۰۰ هزار نفر برآورد می‌شود.

مشهور است که مؤسس فرقه دروزی به نام درزی بوده است. درزی به معنی خیاط است و گفته شده است که نام اصلی درزی، محمد بن اسماعیل ملقب به نشتکین بوده است و احتمالاً به دلیل شغلش به درزی مشهور شده است. درزی ایرانی‌الاصل و پیرو مذهب اسماعیلی بود. او در سال ۴۰۸ ق. به مصر رفت و با حمزه بن علی زوزنی که ایرانی‌الاصل و از مقربان الحاکم بود، طرح دوستی ریخت و به یاری او به دربار

الحاکم راه یافت. سپس مذهب دروزی را با کمک حمزه و حمایت الحاکم پایه‌ریزی کرد و کتابی در این باره نوشت و به تبلیغ این مذهب در قاهره پرداخت. بر اساس نظریه او، الحاکم تجسم خداوند و عقل کلی بود و باید مورد عبادت واقع می‌شد، مردم قاهره پس از شنیدن سخنان درزی علیه او شورش کردند و او ناگزیر به سوریه گریخت و در آنجا کشته شد. پس از شورش مردم علیه درزی، حمزه از سوی الحاکم مأمور ادامه کار شد. حمزه اعلام داشت که از ابتدا او نماینده الحاکم در امور مذهبی بوده است و درزی به دروغ ادعای نمایندگی الحاکم را کرده است. امروزه نیز دروزیان معتقدند که هدف درزی در تبلیغاتش ایجاد اختلاف در میان مسلمانان و بدنام کردن مذهب آنان بوده است و بنابراین خود دروزیان او را به قتل رساندند و از این رو آنها ترجیح می‌دهند که به جای دروزی به آنها موحدون گفته شود. حمزه سعی کرد مذهب دروزی را بر اساس مبانی عرفانی و اسماعیلی و به شکل عمیق‌تر سازماندهی کند. بدین منظور او از اصل تجلی استفاده کرد و اعلام داشت که خداوند و صادرات اولیه، یعنی عقل کلی و نفس کلی، در انسان‌ها تجلی می‌کنند. بدین ترتیب خداوند در الحاکم تجلی کرده است، همان‌طور که قبلاً در انبیا و اولیای الهی دیگری تجلی کرده بود، و الحاکم آخرین تجلی خداوند است. حمزه خود را تجلی عقل کلی معرفی کرد. او به منظور تبلیغ مذهب جدید سازمانی را تأسیس کرد و اصول عقاید مذهب دروزی را بر اساس همان سازمان شکل داد. ارکان این سازمان عبارت‌اند از:

- ۱- عقل، که حمزه بن علی تجلی اوست. تجلی عقل را امام اعظم، انسان حقیقی وقائم الزمان نیز می‌نامند.
  - ۲- نفس یا روح کلی، که اسماعیل بن محمد تمیمی تجلی اوست. او دانش را از امام اعظم دریافت می‌کند.
  - ۳- کلمه، که محمد بن وهاب (یا وهیب) قرشی است.
  - ۴- مقدم یا پیشرو، که جناح الایمن (بال سمت راست) نیز نامیده می‌شود. او سلمه (یا سلامه) بن عبدالوهاب است.
  - ۵- تالی یا پیرو که جناح الایسر (بال سمت چپ) نیز خوانده می‌شود. او ابوالحسن علی بن احمد سموکی (یا سموکی) مشهور با بهاءالدین مقتضی و الضیف (مهمان) می‌باشد.
- پس از این پنج رکن، مبلغین، مأذونین (کسانی که اجازه تبلیغ داشتند) و مکاسرین (متقاعدکنندگان) مطرح می‌شوند و در آخرین مرحله معتقدان عامه قرار می‌گیرند.

دروزیان در احکام عملی از فقه حنفی تقلید می کنند. فقه حنفی که یکی از چهار مکتب فقهی اهل سنت است، توسط حکومت عثمانی در سوریه و لبنان رایج گردید. البته علمای فرقه دروزی در چند مسئله با فقه حنفی، بلکه با دیگر مذاهب فقهی نیز، اختلاف دارند. برخی از این موارد عبارت‌اند از: نفی تعدد زوجات، اجرای طلاق به وسیله قاضی، عدم جواز رجوع زوج به زوجه پس از طلاق، و عدم جواز ازدواج دختر قبل از ۱۵ سالگی.

شیخ مرسل نصر، رئیس مذهبی فرقه دروزی در زمان حاضر، این فرقه را به عنوان فرقه ای اسلامی، معتقد به خدا و پیامبر و قرآن و امامت امامان معصوم تا امام صادق علیه السلام سپس اسماعیل فرزندش و بعد امامان فاطمی تا الحاکم معرفی می کند. تفاوت دروزیان با فاطمیان در این است که فاطمیان پس از الحاکم به امامت الظاهر و المستنصر و... معتقد شدند ولی دروزیان غیبت الحاکم را باور می کردند.

### اهل حق و نصیریہ

اهل حق، علی الهی، سر سپردگان، یارسان، غلات، نصیریہ، علویان و... نام‌هایی است برای افراد و گروه‌هایی که در مورد امام علی علیه السلام راه غلو را پیموده‌اند و او را به درجه خدایی رسانیده‌اند و برای خود آداب و رسوم خاص وضع کرده‌اند. برخی از این گروه‌ها حتی درباره رؤسای خود نیز غلو می کنند. در کشور ایران درباره این گروه‌ها معمولاً از اسامی اهل حق و علی الهی استفاده می‌شود، گرچه خود آنها ترجیح می دهند که بر آنان اهل حق اطلاق شود و کلمات علی الهی و غلات خوشایندشان نیست. در ترکیه به این گروه بکتاشی و علوی و در سوریه نصیریہ و علویان می گویند.

پیروان این مذاهب در کشورهای ایران، عراق، ترکیه، آلبانی، سوریه، افغانستان و کشورهای آسیای میانه پراکنده شده‌اند. در ایران اکثر اهل حق در استان کرمانشاه زندگی می کنند هر چند در مناطق دیگر نیز طوایفی از اهل حق وجود دارند.

گروه‌های مختلف اهل حق، در آرا و عقاید و آداب و رسوم اختلافات زیادی دارند تا آنجا که به راحتی نمی‌توان اهل حق را فرقه و مذهبی واحد دانست. برخی از آنان صریحاً امام علی علیه السلام را خدا می‌دانند. برخی دیگر که شیطان پرست نامیده می شوند، شیطان را تقدیس می کنند و حرام‌های الهی را حلال می دانند و مخالف طهارت و عبادتند. همچنین گروهی از اهل حق خود را اهل حق مسلمان و شیعه اثنی عشریه

معرفی کرده و سعی می‌کنند عقاید خود را با عقاید امامیه هماهنگ سازند و به شریعت و اعمال و عبادات اسلامی پایبندند.

### تاریخ پیدایش و گسترش مذهب اهل حق

درباره تاریخ پیدایش فرقه های اهل حق اختلاف نظر وجود دارد و در این باره مدارک مستندی در دست نیست. در کتاب‌های قدیمی که تا قرن پنجم نگاشته شده، نامی از اهل حق دیده نمی‌شود. اگر ملاک اهل حق بودن را صرفاً غلو درباره امام علی علیه السلام بدانیم در این صورت، تاریخ پیدایش این فرقه به زمان امام علی علیه السلام می‌رسد زیرا در زمان آن حضرت، برخی او را به درجه خدایی رساندند و حضرت با آنها برخورد شدیدی کرد. ما اگر اهل حق را فرقه‌ای خاص با مجموعه‌ای از آرا و عقاید که هم اینک مرکز آنها در غرب ایران است بدانیم، در این صورت تعیین دقیق تاریخ پیدایش آنان ممکن نیست و تنها نقل قول‌هایی در این باره وجود دارد.

برخی معتقدند این آیین در قرن دوم توسط بهلول ماهی (م. ۲۱۹ ق.) و یارانش با استفاده از عقاید و آرا و ذخایر معنوی ایران مانند آیین زردشتی، مانوی و مزدکی و با بهره‌گیری از دین مبین اسلام و آیین مسیحی و کلیمی و افکار فرقه‌های غالی پس از اسلام پی‌ریزی شده است. همچنین گفته شده است که مسلک اهل حق در قرن سوم توسط شاه فضل ولی تاسیس شده است. برخی دیگر بر آنند که در قرن چهارم مردی به نام مبارک شاه ملقب به شاه خوشین که همچون حضرت عیسی علیه السلام متولد از مادری بکر به نام ماما جلاله دانسته می‌شود، در میان ایلات لر ظهور کرد و آیین حقیقت را در میان مردم شایع کرد. گفته می‌شود و وعده داد که پس از رحلتش روحش به جسم شخصی به نام سلطان اسحاق حلول خواهد کرد.

در قرن هشتم سلطان اسحاق (سحاک یا صحاک) در مناطق کردنشین بین ایران و عراق ظهور کرد. او در قریه برزنجه ناحیه شاره زور بخش حلبچه عراق به دنیا آمد امام پس از مرگ پدرش شیخ عیسی، به منطقه اورامان ایران مهاجرت کرد. اگر او را مؤسس فرقه اهل حق ندانیم، لااقل باید او را بزرگ‌ترین مجدد و احیاگر این آیین دانست. او بود که مذهبی با عقاید و آیین مشخص ابداع کرد و اهل حق را از مناطق مختلف کردنشین دور خویش جمع و آنها را سازماندهی کرد.



سلطان اسحاق برای تداوم آیین خود، یارانش را سازماندهی کرد. ابتدا یکی از یارانش به نام پیر بنیامین را به سمت پیری و دیگر دوستش به نام داود را به سمت دلیل برگزید. سپس هفت تن از پیروانش را به عنوان هفت خاندان برای رهبری فرقه خویش انتخاب کرد. بدین ترتیب خاندان‌های هفتگانه یارسان (مخفف یارستان به معنای یاران حق) تشکیل شد. این خاندان‌ها عبارت‌اند از: شاه ابراهیمی، یادگاری، خاموشی، عالی قلندری، میرسوری، مصطفائی، حاجی باویسی. در قرن در قرون یازدهم تا سیزدهم، چهار خاندان دیگر به نام‌های زنوری، آتش بگی، شاه‌یاسی و بابا حیدری تشکیل شد. در نتیجه هم اکنون در آیین یارسان ۱۱ خاندان وجود دارد. به فرزندان هر یک از این خاندان‌ها سید گفته می‌شود که وظایف خاصی بر عهده آنان است. سلطان اسحاق گذشته از خاندان‌ها، به منظور سازماندهی اهل حق، دسته‌های دیگری نیز ایجاد و برای هر دسته وظایف خاصی تعیین کرد.

### **آداب و رسوم اهل حق**

یکی از آداب اهل حق که به دستور سلطان رایج گردید، سرسپردگی است. پیروان اهل حق باید یکی از خاندان‌های یازده گانه را انتخاب کرده و در آن سرسپرده شوند. برای سرسپردگی مراسم خاصی با حضور پیر و دلیل خاندان اجرا می‌شود. سرسپردگی به اندازه‌ای واجب شمرده شده که خود سلطان اسحاق برای انجام سرسپردگی پیر بنیامین را به پیری و داود را به دلیلی انتخاب کرد و مراسم سرسپردگی را در حضور آنان انجام داد.

از دیگر آدابی که سلطان اسحاق آن را رای ساخت گرفتن سه روز روزه است. بر هر فرد اهل حق واجب است سه روز از دوازدهم چله بزرگ زمستان تا چهاردهم آن را روزه بگیرد و روزه پانزدهم روز عید سلطان و جشن حقیقت است. البته یارسان پس از روز پانزدهم نیز سه روز دیگر را روزه می‌گیرند.

از دیگر مراسم ابداعی سلطان، مراسم جمخانه است. گروه یارستان هر هفته باید در محلی جمع شوند و با مراسم خاصی سرگرم عبادت و خواندن اوراد و اذکار گردند. عده حاضر را جم یا جمع و محل اجتماع را جمخانه یا جمخانه گویند وارد شدن به جمخانه مراسم خاصی دارد

در نزد اهل حق به جمخانه رفتن و نیاز دادن و قربانی کردن از مهم‌ترین عبادات به شمار می‌رود. همان گونه که روزه ماه رمضان از نظر آنها واجب نیست، نماز خواندن نیز ضرورتی ندارد و اغلب به جای نماز، نیاز می‌دهند و معتقدند با نشستن در جمخانه و دادن نیاز، نماز ساقط می‌شود.

نیاز هدیه ای است که اهل حق به رئیس خود یا جمخانه تقدیم می‌کنند. یکی از پیروان مسلک اهل حق در عین حال که خود را مسلمان و شیعه اثنی عشری می‌داند، درباره دلیل عدم وجود نماز و روزه می‌گویند: برای چه نماز می‌خوانیم، برای اینکه به فکر خدا باشیم و از او تشکر کنیم، اهل حق در دوره خانقاه تمرین کرده است تا جایی که همیشه با خدایش است و همیشه با او راز و نیاز می‌کند و از او تشکر می‌نماید، دیگر احتیاج نیست که حالا نماز بخواند.

به نظر می‌رسد که اهل حق مطلب فوق را از برخی از صوفیان که معتقدند هنگام وصول به حقیقت، شریعت باطل می‌گردد، اخذ کرده‌اند. به طور کلی شباهت‌های زیادی میان اهل حق و صوفیان وجود دارد. از جمله این شباهت‌ها جمخانه است که بی شباهت به خانقاه نیست. همچنین اهل حق همچون صوفیان عموماً موهای انبوه و پریشان و شارب‌های بلند دارند و این چهره خاص از نشانه‌های این جماعت است. نقل شده است که پاره ای از پیروان اهل حق برای اینکه آسیبی به سبیلشان نرسد از کشیدن سیگار خودداری می‌کنند.

سلطان اسحاق پس از تدوین اصول و قوانین فرقه اهل حق در کنار پل رودخانه سیروان در شمال شرقی ناحیه گوران در نزدیکی مرز ایران و عراق دستور اجرای آنها را داد. این محل پردیور (به زبان کردی یعنی این طرف رودخانه) خوانده می‌شود و برای اهل حق مکانی مقدس و محترم می‌باشد و قبله اهل حق کردند و گوران می‌باشد.

### **عقاید اهل حق**

اهل حق درباره امام علی علیه السلام غلو می‌کنند. بسیاری از آنان امام علی علیه السلام را به مقام الوهیت می‌رسانند. برخی از اهل حق همان اعتقادی که درباره حضرت علی علیه السلام دارند در مورد برخی بزرگان خود نیز دارند و معتقدند خداوند در جامه‌های مختلف به میان مردم آمده است: در وهله او در جامه خداوندگار، در مرتبه دوم در جامه علی علیه السلام در مرحله سوم در جامه شاه خوشین، در مرتبه چهارم

در جامه سلطان سحاک، در مرتبه پنجم در جامه قرمزی (شاه ویس قلی) در مرتبه ششم در جامه محمد بیک، در مرتبه هفتم در جامه خان آتش ظاهر شده است.

از دیگر عقاید رایج در میان اهل حق، مسئله حلول است. حلول به معنای وارد شدن چیزی در غیر خود است و در اصطلاح به معنای حلول ذات خدا در اشیا و افراد است. مسئله حلول مبنای اعتقادی به الوهیت امام علی علیه السلام و برخی از بزرگان اهل حق، به این معنا که خداوند در حضرت علی علیه السلام و شاه خوشین و سلطان سحاک و دیگران حلول کرده است.

تناسخ یکی دیگر از عقاید اهل حق است. تناسخ عبارت از داخل شدن روح انسان پس از مرگ در بدن دیگر است. بر این اساس هر انسان متناسب با اعمالی که در زندگی خویش انجام داده است، پس از مرگ وارد بدن خاصی که به منزله لباس جدید اوست می‌شود. روح نیکوکاران وارد بدن و لباس ثروتمندان، و روح بدکاران وارد بدن فقرا می‌شود تا جزای کردار خویش را ببینند. هر انسانی پس از عوض کردن هزار جامه و لباس، هزار و یکمین جامه خود را که عبارت از بقا و ابدیت است خواهد پوشید. اهل حق معتقدند ارواح انبیا در بدن بزرگان آنها وارد شده‌اند، اعتقاد به تناسخ و تقمص در نزد درویش‌ها هم رایج است. این اعتقاد در همه ادیان هندی و نیز برخی فلسفه‌های باستان همچون فلسفه فیثاغوری وجود داشته است و احتمالاً از ادیان هندی وارد این گونه فرقه‌ها شده است. ادیان الهی با مسئله تناسخ سخت به مخالفت پرداخته‌اند. آن را عقیده‌ای باطل و بی پایه می‌دانند.

### نصیریه و علویون

درباره فرقه نصیریه مطالب مختلف و گاه متعارض بیان شده است. شهرستانی نصیریه را به عنوان فرقه‌ای که امامان معصوم را خدا می‌دانند معرفی می‌کند. نوبختی از شخصی به نام محمد بن نصیر نمیری نام می‌برد که به ۱۰ امام از ائمه امامیه معتقد بود اما درباره امام یازدهم، امام حسن عسکری علیه السلام غلو کرد و او را به درجه ربوبیت رسانید و خود را پیامبر وی می‌دانست. نمیری به تناسخ نیز اعتقاد داشت و محارم الهی را حلال می‌دانست. پیروان او نصیریه نام دارند. اشعری و بغدادی از فرقه‌ای به نام نمیری نام می‌برند که معتقدند خداوند در نمیری حلول کرده است.

کسانی که امروزه در سوریه به عنوان نصیریه و علویون نامیده می شوند (البته خود ترجیح می دهند علویون نامیده شوند) بر آنند که از لحاظ تاریخی کلمه نصیریه در قرن ششم رایج شده است، در حالی که محمد بن نصیر نمیری حوالی سال ۳۵۹ ق. یعنی دو قرن زودتر از دنیا رفته است و نمی توان فرقه نصیریه را به محمد بن نصیر نمیری نسبت داد. گذشته از آنکه آنان عقاید منقول از محمد بن نصیر نمیری را نمی پذیرند و معتقدند او مؤسس فرقه نصیریه است. البته نوبختی نیز پیروان محمد بن نصیر نمیری را نصیریه نامیده است. به اعتقاد علویون دلیل اینکه به علویون نصیریه می گویند این است که علویون مدتی در اثنای جنگ‌های صلیبی در بین سال‌های ۴۴۸ و ۶۹۰ ق. به کوه‌های نصیره در سوریه پناه آوردند و امویون به جهت تحقیر، آنان را نصیریه می نامیدند و نام نصیریه در همین زمان رایج گردید. اما دلیل اینکه کوه‌های مذکور نصیره نامیده شده این است که جماعتی به اسم نصره از مدینه این کوه‌ها را فتح کرده و در آنجا سکوت کردند. برخی برآن‌اند که نصیریه به این جهت به این نام خوانده می شوند که آنان از احفاد انصار و از شیعیان علی علیه السلام بودند که از ظلم و جور حکومت عثمانی به این مناطق پناه آورده‌اند.

علویون امروزه خود را امامیه و شیعه اثنی عشریه می‌دانند و اصول دین و عقاید امامیه را قبول دارند و اهل بیت علیه السلام را انسان‌های معصوم می‌دانند و معتقدند غلو درباره ائمه علیه السلام تنها در میان گروهی از علویون، آن هم به دلیل دوری از علما رایج شده است. همچنین آنها حلول و تناسخ را رد می‌کنند و تنها گروه متصوفه آنها همچون متصوفه دیگر فرق به مسئله تجلی معتقدند

### شیخیه

شیخیه نامی است که به پیروان شیخ احمد احسائی (۱۶۶ - ۱۲۴۱ ق.) گفته می‌شود. زادگاه احسائی روستای مطیرفی واقع در منطقه احساء می‌باشد. احساء از مراکز قدیمی تشیع بوده است و امروزه ایالتی در شرق عربستان سعودی بر ساحل غربی خلیج فارس، به مرکزیت شهر هفوف می‌باشد. احسائی در پنج سالگی قرآن را نزد پدرش شیخ زین الدین احسائی آموخت. در احساء ادبیات عرب و مقدمات علوم دینی متداول را فرا گرفت. او از رؤیایی در ایام تحصیل خود یاد می‌کند که در آن شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن به وی ارائه کرده بود. وی می‌گوید: این رؤیا مرا از دنیا و آن درسی که می‌خواندم روی گردان ساخت.

این حالت سرآغاز تحولی معنوی در زندگی شیخ احمد بود که رؤیاهای الهام بخش دیگری را در پی آورد. او می‌گوید: پس از آنکه به دلالت یکی از رؤیاها به عبادت و تفکر بسیار پرداخته است،

پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمه اطهار علیه السلام دریافت داشته و در بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخ‌ها با احادیث پی برده است.

احسایی در سال ۱۱۸۶ ق. مقارن با آشوب‌های ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم وهابی سعودی به احساء، به کربلا و نجف عزیمت کرد و از حوزه درس بزرگان تشیع همچون آقا محمد باقر وحید بهبانی، سید علی طباطبایی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی و سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء بهره‌مند شد و اجازه‌های متعدد روایی از مشاهیر عالمان دریافت کرد. احسایی علاوه بر فقه و اصول و حدیث، در طب و نجوم و ریاضی قدیم و علم حروف و اعداد و طلسمات و فلسفه مطالعاتی کرد و در سال ۱۲۰۹ ق. به سبب بروز طاعون از عتبات به احسا بازگشت و در سال ۱۲۱۲ ق. به عتبات مراجعت نمود. سپس بصره را مسکن دائمی خویش قرار داد. در این هنگام بود که برای نخستین بار شروع به بیان بعضی از عبارات معما گونه و مرموز نمود که خشم علمای متشرعه بصره را برانگیخت. در سال ۱۲۲۱ ق. به قصد زیارت عتبات به کربلا و نجف سفر کرد و سپس به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام عازم خراسان گشت. در بین راه در یزد توقف کرد. اهل یزد از او استقبال گرمی به عمل آوردند و از وی خواستند که نزد آنان بماند و او اجابت کرد و پس از بازگشت از مشهد، یزد را مسکن خویش قرار داد و شهرت بسیاری کسب کرد. چندی بعد فتحعلی شاه وی را به تهران دعوت و در حق او نهایت احترام را به جا آورد و از شیخ درخواست کرد تا در تهران مقیم شود. اما او این درخواست را رد و به یزد مراجعت کرد. در سال ۱۲۲۹ ق. در راه زیارت عتبات به کرمانشاه وارد شد و با استقبال مردم و شاهزاده محمد علی میرزای دولت‌شاه حاکم کرمانشاهان روبه‌رو گشت و به اصرار حاکم در کرمانشاه اقامت کرد. در مدت اقامتش در آنجا سفرهایی به قصد حج و زیارت عتبات انجام داد. پس از مرگ دولت‌شاه، در سال ۱۲۳۷ ق. عازم مشهد شد و در میانه راه چندی در قزوین توقف کرد. در همین زمان بود که با مخالفت برخی عالمان روبه‌رو شد که پاره‌ای از دیدگاه‌هایشان را غلوآمیز و انحرافی تلقی می‌کردند. نخستین مخالفت آشکار با احسایی از جانب ملا محمد تقی برغانی، معروف به شهید ثالث، از عالمان با نفوذ قزوین صورت گرفت. نقل شده است که برغانی در آغاز مانند دیگر بزرگان قزوین،

حرمت شیخ را نگاه می‌داشت، امام در مجلسی که احساسی به بازدید او رفته بود، از روی آگاهی، عقیده خاص وی را در باب معاد جسمانی جويا شد و پس از شنیدن پاسخ به وی اعتراض کرد و آن مجلس با جدال اطرافیان به پایان آمد. این رویارویی به میان مردم نیز کشید و جمعی از علما از احساسی کناره جستند. رکن الدوله، علینقی میرزا حاکم قزوین، محفلی برای آشتی علما با حضور آن دو ترتیب داد اما این بار گفت‌وگو به تکفیر احساسی از جانب برغانی انجامید و انتشار این تکفیر توقف بیشتر احساسی را در شهر دشوار ساخت. احساسی از قزوین به مشهد و سپس یزد و از آنجا به اصفهان و کرمانشاه رفت و در تمام شهرها با سردی از او استقبال شد، گرچه هنوز هم کمابیش از پایگاه مردمی برخوردار بود. اما تلاش برغانی در تأکید بر تکفیر او و نامه‌هایی که در این باره می‌نوشت، از عواملی بود که عرصه را بر احساسی در واپسین سفرش به کربلا تنگ کرد و او را از نیت ماندگار شدن در آنجا منصرف ساخت. آنچه از فتوای برخی علما بر ضد احساسی نوشته‌اند، مربوط به همین اوان و پس از آن است. در مقابل، گروهی دشمنی با او را روا نمی‌شمردند، از آن جمله فقیه نامدار حاج محمد ابراهیم کلباسی بود که آسان فهم نبودن پاره‌ای از آرا و تعبیرات احساسی را باعث سوء تفاهمات و تکفیرها می‌دانست و آرای احساسی را در چارچوب عقاید امامیه تلقی و او را از علمای امامیه معرفی می‌کرد. به هر حال احساسی از کربلا به مکه رفت و سپس از راه مکه عازم موطن خود گردید اما در نزدیکی مدینه در سال ۱۲۴۱ ق. در گذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

آثار فراوانی در زمینه گوناگون از احساسی باقی مانده است. از مهم‌ترین آثار او جوامع الکلم است که در دو جلد چاپ شده است و حاوی پاسخ‌های او به سؤال‌ها و نیز قصائدی در رثای امام حسین علیه السلام است. شرح الزیارة الجامه الکبیره بزرگ‌ترین و معروف‌ترین اثر احساسی است که در چهار مجلد منتشر شده است. کتاب دیگر او حياه النفس فی حظیره القدس است که کتابی مختصر در اصول عقاید می‌باشد.

### عقاید و آرای شیخیه

مبنای اصلی شیخ احمد که بیانگر روش اصلی اوست این است که همه علوم و معارف در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیه السلام می‌باشد و تنها راه کشف معارف، توسل به معصومان و مراجعه به آثار آنان است و آدمی به استقلال قادر به درک هیچ یک از علوم اعتقادی و عملی نیست. او این مطلب را در شرح فقرات متعددی از زیارت جامعه بیان کرده است. وی در شرح فقره‌ای از این دعا می‌نویسد: اگر

معتقدیم عقل می‌تواند به معارف دینی دست یابد بدان جهت است که هدایت و نور عقل از هدایت و نور معصومان است بنابراین مخالفان امامان با وجود به کارگیری عقلشان تنها به عقاید باطل می‌رسند. او در این باره عقیده محیی الدین ابن عربی درباره وحدت وجود را ذکر می‌کند و از او با تعبیر ممیت‌الدین یاد می‌کند و از ملاصدرا به جهت پیروی از ابن عربی در برخی عقاید، انتقاد می‌کند. احساسی نتیجه می‌گیرد که عقل به صورت مستقل قادر به درک حقایق نیست بلکه تنها با استمداد از انوار اهل بیت و مدد رساندن آنان به حقایق و علوم، حتی در مسائلی چون صنایع و زراعت دست می‌یابد. توجه به تهذیب نفس و کشف و شهود از سوی احساسی در همین راستا قابل تفسیر است. او در زهد، ریاضت و سیر و سلوک عرفانی شهره عام و خاص بود. حال به برخی آرای احساسی اشاره می‌کنیم:

معاد: معروفترین رأی احساسی درباره کیفیت معاد جسمانی است، و همین نظریه دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما از جمله برغانی بود. احساسی اصل معاد جسمانی را که در آیات و احادیث متعدد بر آن تأکید شده می‌پذیرد اما تفسیر خاصی از جسم ارائه می‌دهد. معنی متداول و عرفی معاد جسمانی این است که آدمی در حیات اخروی همچون حیات دنیوی دارای کالبد ظاهری مرکب از عناصر طبیعی است. احساسی معاد جسمانی به این معنی را نمی‌پذیرد. او می‌گوید: جسم در احادیث اعم از جسد است. اجساد در مقابل ارواح به کار می‌رود ولی اطلاق اجسام عام‌تر از این است. به اعتقاد او آدمی دارای دو جسد و دو جسم است؛ جسد اول مرکب از عناصر زمانی است. این جسد مانند لباس است که گاهی همراه انسان است و گاهی همراه او نیست و این جسد لذت و درد و طاعت و معصیت ندارد، همان طور که فرد معصیت کار وقتی به مرض سختی دچار می‌شود و اکثر جسد او از بین می‌رود، باز ما او را همان معصیت کار می‌دانیم. بنابراین جسد اول، جسد اصلی انسان نیست. این جسد پس از مرگ از بین می‌رود و در حیات اخروی همراه انسان نمی‌باشد. جسد دوم عبارت است از طینت انسان که از عالم هورقلیاست. عالم هورقلیا همان عالم برزخی است که حد وسط میان عالم ملک (عالم مادی) و عالم ملکوت (عالم مجرد) می‌باشد و بدان، عالم مثال نیز می‌گویند. جسد دوم، جسد اصلی انسان است و در قبر باقی می‌ماند و پس از نفخ اسرافیل در صور (نفخه دوم یا نفخه بعث)، روح وارد همین جسد جدا می‌شود و برای محاکمه و جزا فرا خوانده می‌شود. بدین ترتیب در هنگام مرگ روح از هر دو جسد جدا می‌شود، اما در معاد با جسد دوم همراه می‌گردد. اما جسم

اول، جسمی است که روح پس از مرگ و مفارقت از دو جسد، همراه آن است و انسان با آن جسم پس از مرگ وارد بهشت یا جهنم دنیوی می شود و مشغول لذت بردن یا عذاب کشیدن می گردد. پس از نفخه نخست (نفخه صق) روح و جسم اول نابود می شود و از پس از نفخه دوم (نفخه بعث) روح به وجود می آید و وارد جسم دوم و نیز جسد دوم می شود. احسائی تأکید می کند که بدن اخروی انسان که عبارت از مجموع جسم دوم و جسد دوم می باشد، همان بدن دنیوی انسان است، با این تفاوت که بدن دنیوی کثیف و متراکم است، اما بدن اخروی از تصفیه های متعدد عبور کرده و لطیف و خالص شده است. از همین جا نتیجه می گیرد که به معاد جسمانی معتقد است.

امامت و جایگاه امام در آفرینش مهم ترین و مشهورترین عقیده احسائی به شمار می رود و عقیده وی در این باره موجب گشته تا برخی او و فرقه شیخیه را در زمره غالیان به شمار آورند. احسائی معصومان علیه السلام را واسطه فیض خدا می داند به این معنی که پس از آنکه خداوند معصومان علیه السلام را خلق کرد، آنان به اذن و مشیت الهی موجودات دیگر را آفریدند. او نقش معصومان علیه السلام در آفرینش جهان را بر اساس علل اربعه ارسطویی توضیح می دهد. به اعتقاد او معصومان علیه السلام محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان، اراده خداست. از این رو معصومان علیه السلام محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان، اراده خداست. از این رو معصومان علیه السلام علت های فاعلی موجودات جهان می باشند. از سوی دیگر، مواد موجودات از شعاع انوار و وجودات معصومان هستند، بنابراین آنها علل مادی آفرینش نیز به شمار می روند. علل صوری بودن معصومان علیه السلام به این دلیل است که صورت های اشیا از صورت های مقامات و حرکات و اعمال آنهاست. البته صورت مؤمنان همانند صورت معصومان علیه السلام و صورت کافران مخالف صورت آنان است. همچنین معصومان علت غایی عالم اند زیرا اگر آنها نبودند چیزی خلق نمی شد و خلقت موجودات به خاطر خلقت معصومان است.

فرقه های شیخیه

پس از فوت شیخ احمد احسائی، یکی از شاگردانش به نام سید کاظم رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ ق.) جانشین او گردید. سید در جوانی به یزد رفت و به شیخ احمد پیوست و سپس به کربلا رهسپار شد و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و ترویج مکتب شیخیه مشغول بود. وی بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت



که غالباً با زبان رمزی و نامفهوم است. برخی معتقدند منشأ اکثر آرای نادرست شیخیه، سید کاظم رشتی است و احساسی بدان‌ها اعتقاد نداشته است.

یکی از شاگردان سید کاظم، میرزا علی محمد ملقب به باب بود که پس از فوت سید، مدعی جانشینی او شد و پس از آن ادعای بابیت امام غایب و سپس ادعای نبوت خویش را مطرح ساخت.

دیگر شاگرد سید کاظم، حاج محمد کریم خان قاجار (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ق.) فرزند حاج ابراهیم خان ظهیر الدوله پسر عمو و داماد فتحعلی شاه بود، که مدعی جانشین سد گردید و فرقه شیخیه کرمانیه را تأسیس کرد. این فرقه به نام کریمخانه نیز نامیده می‌شود. پس از حاج محمد کریم خان، اکثر شیخیه کرمان، فرزندش محمد خان (۱۲۳۶ - ۱۳۲۴ ق.) را به عنوان رئیس شیخیه پذیرفتند؛ هر چند رحیم خان یکی دیگر از فرزندان حاج محمد کریم خان، نیز مدعی نیابت پدر بود و طرفدارانی هم پیدا کرد. از دیگر مدعیان رهبری شیخیه، محمد باقر خندق آبادی، نماینده حاج محمد کریمخان در همدان بود که پیروانش فرقه شیخیه باقریه را در همدان ایجاد کردند. اکثریت شیخیه کرمانیه پس از محمد خان، برادرش زین العابدین خان (۱۲۶۰ - ۱۲۷۶ ق.) را به رهبری خویش برگزیدند. پس از او ابوالقاسم خان ابراهیم و سپس عبدالرضا خان به ریاست شیخیه کرمانیه برگزیده شدند. عبدالرضا خان ابراهیم و سپس عبدالرضا خان به ریاست شیخیه کرمانیه برگزیده شدند. عبدالرضا خان در سال ۱۳۵۸ ش. ترور شد.

در آذربایجان نیز علمای بزرگی به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد احسائی پرداختند. از علمای شیخیه آذربایجان، سه طایفه مهم قابل ذکر است. نخستین طایفه شیخیه آذربایجان، خانواده حجت‌الاسلام است بزرگ این خاندان میرزا محمد مامقانی معروف به حجت‌الاسلام (م. ۱۲۶۹ ق.) است که نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. او مدتی شاگرد شیخ احمد احسائی بوده و از او اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده وی در تبریز بود. او همان شخصی است که حکم تکفیر و اعدام علی محمد باب را در تبریز صادر کرد. حجت‌الاسلام سه فرزند دانشمند داشت که هر سه از مجتهدان شیخی تبریز به شمار می‌رفتند و به لقب حجت السلام معروف بودند. فرزند ارشد او میرزا محمد حسین حجت الاسلام (م. ۱۳۱۳ ق.) نام داشت و از شاگردان میرزا محمد باقر اسکویی بود. فرزند میرزا محمد حسین حجت‌الاسلام، میرزا ابوالقاسم حجت‌الاسلام (م. ۱۳۶۲ ق.) آخرین فرد روحانی خانواده حجت الاسلام بود.

دومین طایفه شیخیه آذربایجان، خانواده ثقه الاسلام است. میرزا شفیع تبریزی معروف به ثقه الاسلام بزرگ این خاندان است. وی از شاگردان شیخ احمد احسائی بوده است. فرزند او میرزا موسی ثقه الاسلام نیز از علمای شیخیه تبریز بود. میرزا علی معروف به ثقه الاسلام دوم یا شهید نیز از همین خانواده است. او در سال ۱۳۳۰ ق. به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با روس‌ها، به دست روس‌های اشغالگر تزاری در تبریز به دار آویخته شد. برادر او میرزا محمد نیز از علمای شیخیه تبریز به شمار می‌رفت.

سومین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان احقاقی است. بزرگ این خاندان میرزا محمد باقر اسکویی (۱۲۳۰ - ۱۳۰۱ ق.) می‌باشد که از مراجع فقه و دارای رساله عملیه بود. او شاگرد میرزا حسن مشهور به گوهر (م). ۱۲۶۶ ق.) از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، بوده است. فرزند میرزا محمد باقر، میرزا موسی احقاقی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴ ق.) نیز از علما و مراجع بزرگ شیخیه است. او کتابی تحت عنوان احقاق الحق نگاشت و در آن عقاید شیخیه را به تفصیل بیان نمود. پس از این تاریخ، او و خاندانش به احقاقی مشهور شدند. در این کتاب برخی آرای شیخیه کرمان و محمد کریم خان مورد انتقاد و ابطال قرار گرفته است. از جمله فرزندان میرزا موسی احقاقی، میرزا علی، میرزا حسن و میرزا محمد باقر هستند که از علمای بزرگ شیخیه بودند. هم‌اینکه مرکز این گروه کشور کویت است و ریاست آن را میرزا حسن احقاقی بر عهده دارد که مرجع فقهی شیخیه آذربایجان و اسکو می‌باشد.

شیخیه کرمان و آذربایجان در اعتقادات خود را پیرو آرای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی می‌دانند اما در فروغ دین و اعمال با یکدیگر اختلاف نظر دارند. کرمانی‌ها از شیوه اخباری‌گری پیروی می‌کنند و به تقلید از مراجع اعتقاد ندارند، امام شیخیه آذربایجان به اجتهاد و تقلید معتقدند و از مراجع تقلید خودشان پیروی می‌کنند، البته در عقاید نیز شیخیه آذربایجان برخلاف شیخیه کرمان، خود نیز به اجتهاد می‌پردازند و آرای شیخ احمد و سید کاظم را بر اساس تلقی خویش از احادیث تفسیر می‌کنند.

از دیگر اختلافات کرمانی‌ها و آذربایجانی‌ها مسئله رکن رابع است. شیخیه کرمان اصول دین را چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می‌دانند. مراد آنها از رکن رابع، شیعه کامل است که واسطه میان شیعیان و امام غایب می‌باشد. اما شیخیه آذربایجان به شدت منکر اعتقاد به رکن رابع هستند. و اصول دین را پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت می‌دانند. آنان چنین استدلال می‌کنند که شیخ احمد احسائی در

ابتدای رساله حیوه النفس و سید کاظم رشتی در رساله اصول عقاید، اصول دین را پنج اصل مذکور می دانند و در هیچ یک از کتب و رسائل این دو نفر نامی از رکن رابع برده نشده است.

## بابیه

بنیان گذار فرقه بابیه سید علی محمد شیرازی است. از آنجا که او در ابتدای دعوتش مدعی بابیت امام دوازدهم شیعه بود و خود را طریق ارتباط با امام زمان می دانست، ملقب به باب گردید و پیروانش بابیه نامیده شدند. سید علی محمد در سال ۱۲۳۵ق. در شیراز به دنیا آمد. در کودکی به مکتب شیخ عابد رفت و خواندن و نوشتن آموخت. شیخ عابد از شاگردان شیخ احمد احسائی (بنیان گذار شیخیه) و شاگردش سید کاظم رشتی بود و بنابراین سید علی محمد از همان دوران با شیخیه آشنا شد، به طوری که چون سید علی محمد در سن حدود ۱۹ سالگی به کربلا رفت در درس سید کاظم رشتی حاضر شد. در همین درس بود که با مسائل عرفانی و تفسیر و تاویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد. قبل از رفتن به کربلا، مدتی در بوشهر اقامت کرد و در آنجا به ریاضت کشی پرداخت. نقل شده است که در هوای گرم بوشهر بر بام خانه رو به خورشید اورادی می خواند. پس از درگذشت سید کاظم رشتی تا مریدان و شاگردان وی جانشینی برای او می جستند که مصداق «شیعه کامل» یا «رکن رابع» شیخیه باشد. در این باره میان چند تن از شاگردان رقابت افتاد و سید علی محمد نیز در این رقابت شرکت کرد، بلکه پای از جانشینی سید رشتی فراتر نهاد و خود را باب امام دوازدهم شیعیان یا «ذکر» او، یعنی واسطه میان امام و مردم، شمرد. ۱۸ تن از شاگردان سید کاظم رشتی که همگی شیخی مذهب بودند از او پیروی کردند.

علی محمد در آغاز امر بخش هایی از قرآن را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود تأویل و تصریح کرد که از سوی امام زمان (عج) مأمور به ارشاد مردم است. سپس مسافرت هایی به مکه و بوشهر کرد و دعوت خود را آشکارا تبلیغ کرد. یارانش نیز در نقاط دیگر به تبلیغ ادعای علی محمد پرداختند. پس از مدتی که گروه هایی به او گرویدند، ادعای خود را تغییر داد و از مهدویت سخن گفت و خود را مهدی موعود معرفی و پس از آن ادعای نبوت و رسالت خویش را مطرح کرد و مدعی شد که دین اسلام فسخ شده است و خداوند دین جدیدی همراه با کتاب آسمانی تازه به نام «بیان» را بر او نازل کرده است. علی محمد در کتاب بیان خود را برتر از همه پیامبران دانسته و خود را مظهر نفس پروردگار پنداشته است.

در زمانی که علی محمد هنوز از ادعای بابیت امام زمان علیه السلام فراتر نرفته بود به دستور والی فارس در سال ۱۲۶۱ ق. دستگیر و به شیراز فرستاده شد و پس از آن و پس از آنکه در مناظره با علمای شیعه شکست خورد اظهار ندامت کرد و در حضور مردم گفت: لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند. پس از این واقعه شش ماه در خانه پدری خود تحت نظر بود و از آنجا به اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد. در همین قلعه با مریدانش مکاتبه داشت و از اینکه می‌شنید آنان در کار تبلیغ دعاوی او می‌کوشند به شوق افتاد و کتاب بیان را در همان قلعه نوشت. دولت محمد شاه قاجار برای آنکه پیوند او را با مریدانش قطع کند در سال ۱۲۶۴ ق. وی را از قلعه ماکو به قلعه چهریق در نزدیکی ارومیه منتقل کرد. پس از چندی او را به تبریز بردند و در حضور چند تن از علما محاکمه شد. علی محمد در آن مجلس آشکارا از مهدویت خود سخن گفت و «بابیت امام زمان» را که پیش از آن ادعا کرده بود به «بابیت علم خداوند» تأویل کرد. علی محمد در مجالس علما نتوانست ادعای خود را اثبات کند و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند و جملات ساده عربی را غلط خواند. در نتیجه وی را چوب‌زده تنبیه نمودند و او از دعاوی خویش تبری جست و توبه نامه نوشت. اما این توبه نیز مانند توبه قبلی او واقعی نبود، از این رو پس از مدتی ادعای پیامبری کرد.

پس از مرگ محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۴ ق. مریدان علی محمد، آشوب‌هایی در کشور پدید آوردند و در مناطقی به قتل و غارت مردم پرداختند. در این زمان میرزا تقی خان امیرکبیر، صدر اعظم ناصرالدین شاه تصمیم به قتل علی محمد و فرو نشاندن فتنه بابیه گرفت. برای این کار از علما فتوا خواست. برخی علما به دلیل دعاوی مختلف و متضاد او و رفتار جنون آمیزش شبه خبط دماغ را مطرح کردند و از صدور حکم اعدام او خودداری کردند. اما برخی دیگر علی محمد را مردی دروغگو و ریاست طلب می‌شمردند و از این رو حکم به قتل او دادند. علی محمد همراه یکی از پیروانش در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد.

سید علی محمد آرا و عقاید متناقضی ابراز داشته است اما از کتاب بیان که آن را کتاب آسمانی خویش می‌دانست، برمی‌آید که خود را برتر از همه انبیای الهی و مظهر نفس پروردگار می‌پنداشته است و عقیده داشت که با ظهورش آیین اسلام منسوخ و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است. علی محمد خود را مبشر ظهور بعدی شمرده و او را «من یظهره الله» (کسی که خدا او را آشکار می‌کند) خوانده است و در ایمان

پیروانش بدو تأکید فراوان دارد. او نسبت به کسانی که آیین او را نپذیرفتند خشونت بسیاری را سفارش کرده است و از جمله وظایف فرمانروای بابی را این می‌داند که نباید جز بابی‌ها کسی را روی زمین باقی بگذارد. باز دستور می‌دهد غیر از کتاب‌های بابیان همه کتاب‌های دیگر باید محو و نابود شوند و پیروانش نباید جز کتاب بیان و کتاب‌های دیگر با بیان، کتاب دیگری را بیاموزند.

## بهائیه

فرقه بهائیه، منشعب از فرقه بابیه است. بنیان‌گذار آیین بهائیت، میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله است، و این آیین نیز نام خود را از همین لقب برگرفته است. پدرش از منشیان عهد محمد شاه قاجار و مورد توجه قائم مقام فراهانی بود و بعد از قتل قائم مقام از مناصب خود برکنار شد و به شهر نور رفت. میرزا حسینعلی در ۱۲۳۳ در تهران به دنیا آمد و آموزش‌های مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان و مربیان گذراند. پس از ادعای بابیت توسط سید علی محمد شیرازی در شمار نخستین گروندگان به باب درآمد و از فعال‌ترین افراد بابی شد و به ترویج بابیگری، به‌ویژه در نور و مازندران پرداخت. برخی از برادرانش از جمله برادر کوچک ترش میرزا یحیی معروف به «صبح ازل» نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند.

پس از اعدام علی محمد باب به دستور امیر کبیر، میرزا یحیی ادعای جانشینی باب را کرد. امیر کبیر برای فرونشاندن فتنه بابیان از میرزا حسینعلی خواست ایران را به قصد کربلا ترک کند، و او در شعبان ۱۲۶۷ به کربلا رفت؛ اما چند ماه بعد، پس از برکناری و قتل امیرکبیر در ربیع الاول ۱۲۶۸ و صدارت یافتن میرزا آقاخان نوری، به دعوت و توصیه شخص اخیر به تهران بازگشت. در همین سال تیراندازی بابیان به ناصرالدین شاه پیش آمد و بار دیگر به دستگیری و اعدام بابی‌ها انجامید، و چون شواهدی برای نقش حسینعلی در طراحی این سوء قصد وجود داشت، او را دستگیر کردند. اما حسینعلی به سفارت روس پناه برد و شخص سفیر از او حمایت کرد. سرانجام با توافق دولت ایران و سفیر روس، میرزا حسینعلی به بغداد منتقل شد و بدین ترتیب بهاءالله با حمایت دولت روس از مرگ نجات یافت. او پس از رسیدن به بغداد نامه‌ای به سفیر روس نگاشت و از وی و دولت روس برای این حمایت قدردانی کرد. در بغداد کنسول دولت انگلستان و نیز نماینده دولت فرانسه با بهاءالله ملاقات کردند و حمایت دولت‌های خویش را به او ابلاغ کردند و حتی

تابعیت انگلستان و فرانسه را نیز پیشنهاد نمودند. والی بغداد نیز با حسینعلی با بیان با احترام رفتار کرد و حتی برای ایشان مقرری نیز تعیین شد. میرزا یحیی که عموم بابیان او را جانشین بلامنازع باب می دانستند، با لباس درویشی مخفیانه به بغداد رفت و چهار ماه زودتر از بهاء الله به بغداد رسید. در این هنگام بغداد و کربلا نجف مرکز اصلی فعالیت های بابیان شد و روز به روز بر جمعیت ایشان افزوده می شد. در این زمان برخی از بابیان ادعای مقام «من یظهر اللهی» را ساز کردند. می دانیم که علی محمد باب به ظهور فرد دیگری پس از خود بشارت داده بود و او را «من یظهر الله» نامیده بود و از بابیان خواسته بود به او ایمان بیاورند. البته از تعبیرات وی برمی آید که زمان تقریبی ظهور فرد بعدی را ۲ هزار سال بعد می دانسته است، به ویژه آنکه ظهور آن موعود را به منزله فسخ کتاب بیان خویش می دانسته است. اما شماری از سران بابیه به این موضوع اهمیت ندادند و خود را «من یظهره الله» یا «موعود بیان» دانستند. گفته شده که فقط در بغداد ۲۵ نفر این مقام را ادعا کردند که بیشتر این مدعیان با طراحی حسینعلی و همکاری یحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دست برداشتند. آدمکشی هایی که در میان بابیان رواج داشت و همچنین دزدیدن اموال زائران اماکن مقدسه در عراق و نیز منازعات میان بابیان و مسلمانان باعث شکایت مردم عراق و به ویژه زائران ایرانی گردید و دولت ایران از دولت عثمانی خواست تا بابی ها را از بغداد و عراق اخراج کند. بدین ترتیب در اوایل سال ۱۲۸۰ ق. فرقه بابیه از بغداد به استانبول و بعد از چهار ماه به ادرنه منتقل شدند در این زمان میرزا حسینعلی مقام «من یظهر اللهی» را برای خود ادعا کرد و از همین جا نزاع اصلی و جدایی و افتراق در میان بابیان آغاز شد. بابی هایی که ادعای او را نپذیرفتند و بر جانشینی میرزا یحیی (صبح ازل) باقی ماندند، ازلی نام گرفتند و پذیرندگان ادعای میرزا حسینعلی (بهاء الله) بهائی خوانده شدند. میرزا حسینعلی با ارسال نوشته های خود به اطراف و اکناف رسماً بابیان را به پذیرش آیین جدید فرا خواند و دیری نگذشت که بیشتر آنان به آیین جدید فرا خواند و دیری نگذشت که بیشتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند. منازعات ازلیه و بهائیه در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و افترا و کشتار رواج یافت و هر یک از دو طرف بسیاری از اسرار یکدیگر را باز گفتند. بهاء الله در کتابی به نام بدیع، وصایت و جانشینی صباح ازل را انکار کرد و به افشاکاری اعمال و رفتار او و ناسزاگویی به او و پیروانش پرداخت. در برابر، عزیه خواهر آن دو در کتاب تنبیه النائمین کارهای بهاء الله را افشا کرد و یک بار نیز او را به مباحله فرا خواند. نقل شده است

که در این میان صبح ازل برادرش بهاء الله را مسموم کرد و بر اثر همین مسمومیت بهاء الله تا پایان عمر به رعه دست مبتلا بود. سرانجام حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیریها بهاء الله و پیروانش را به عکا در فلسطین و صبح ازل را به قبرس تبعید کرد، اما دشمنی میان دو گروه ادامه یافت. بهاء الله مدت ۹ سال در قلعه ای در عکا تحت نظر بود و ۱۵ سال بقیه عمر خویش را نیز در همان شهر گذراند و در ۷۵ سالگی در ۱۳۰۸ ق. در شهر حیفا از دنیا رفت.

میرزا حسینعلی پس از اعلام «من یظهره اللهی» خویش، به فرستادن نامه (الواح) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام کرد و ادعاهای گوناگون خود را مطرح ساخت. بارزترین مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او خود را خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، رب ما یری و ما لا یری نامید. پیروانش نیز پس از مرگ او همین ادعاها را درباره اش ترویج کردند، و در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند و قبر او را قبله خویش گرفتند.

گذشته از ادعای ربوبیت، او شریعت جدید آورد و کتاب اقدس را نگاشت که بهائیان آن را «ناسخ جمیع صحائف» و «مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی» می شمارند. بابی‌هایی که از قبول ادعای او امتناع کردند، یکی از انتقاداتشان همین شریعت آوری او بود، از این رو که به اعتقاد آنان، نسخ کتاب بیان نمی‌توانست در فاصله بسیار کوتاهی روی دهد. به ویژه آنکه احکام بیان و اقدس هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند؛ اساس بابیت، از بین بردن همه کتابهای غیربابی و قتل عام مخالفان بود، در حالی که اساس بهائیت، «رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل» بود. با این حال میرزا حسینعلی در برخی جاها منکر نسخ بیان شد.

مهم‌ترین برهان او بر حقانیت ادعایش، مانند سید باب، سرعت نگارش و زیبایی خط بود. نقل شده که در هر شبانه روز یک جلد کتاب می نوشت. بسیاری از این نوشته‌ها بعدها به دستور میرزا حسینعلی نابود شد. نوشته های باقیمانده او نیز مملو از اغلاط املایی، انشایی، نحوی و غیر آن بود. مهم‌ترین کتاب بهاء الله ایقان بود که در اثبات قائمیت سید علی محمد باب در آخرین سالهای اقامت در بغداد نگاشت.

اغلاط فراوان و نیز اظهار خضوع بهاء الله نسبت به برادرش صبح ازل در این کتاب سبب شد که از همان سال‌های پایانی زندگی میرزا حسینعلی پیوسته در معرض تصحیح و تجدید نظر قرار گیرد.

**بهائیه پس از بهاء الله**

پس از مرگ میرزا حسینعلی، پسر ارشد او عباس افندی (۱۲۶۰- ۱۳۴۰ ق.) ملقب به عبدالبهاء جانشین وی گردید. البته میان او و برادرش محمد علی بر سر جانشینی پدر مناقشاتی رخ داد که منشأ آن صدور «لوح عهدی» از سوی میرزا حسینعلی بود که در آن جانشین خود را عباس افندی و بعد از او محمد علی افندی معین کرده بود. در ابتدای کار اکثر بهائیان از محمد علی پیروی کردند اما در نهایت عباس افندی غالب شد. عبدالبهاء ادعایی جز پیروی از پدر و نشر تعالیم او نداشت و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی، رسماً و با التزام تمام، در مراسم دینی از جمله نماز جمعه شرکت می کرد و به بهائیان نیز سفارش کرده بود که در آن دیار به کلی از سخن گفتن درباره آیین جدید بپرهیزند. در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانی ها درگیر جنگ با انگلیسی ها بودند و آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلیس در صفر ۱۳۳۶/ نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین را صادر کرده بود، مسائلی روی داد که جمال پاشا، فرمانده کل قوای عثمانی، عزم قطعی بر اعدام عبدالبهاء و هدم مراکز بهائی در عکا و حیفا گرفت. برخی مورخان، منشاء این تصمیم را روابط پنهان عبدالبهاء با قشون انگلیس که تازه در فلسطین مستقر شده بود، می دانند. لرد بالفور بلافاصله به سالار سپاه انگلیس در فلسطین دستور داد تا با تمام قوا در حفظ عبدالبهاء و بهائیان بکوشد. پس از تسلط سپاه انگلیس بر حیفا، عبدالبهاء برای امپراتور انگلیس، ژرژ پنجم، دعا کرد و از اینکه سرآورده عدل در سراسر سرزمین فلسطین گسترده شده به درگاه خدا شکر گزارد. پس از استقرار انگلیسی ها در فلسطین، عبدالبهاء در سال ۱۳۴۰ ق. درگذشت و در حیفا به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری او نمایندگانی از دولت انگلیس حضور داشتند و چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا، با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهائی ابلاغ کرد.

از مهم ترین رویدادهای زندگی عبدالبهاء، سفر او به اروپا و امریکا بود. این سفر نقطه عطفی در ماهیت آیین بهایی محسوب می گردد. پیش از این مرحله، آیین بهایی بیشتر به عنوان یک انشعاب از اسلام یا تشیع یا شاخه ای از متصوفه شناخته می شد و رهبران بهائیه برای اثبات حقانیت خود از قرآن و حدیث به جست و جوی دلیل می پرداختند و این دلایل را برای حقانیت خویش به مسلمانان و به ویژه شیعیان ارائه می کردند. مهم ترین متن احکام آنان نیز از حیث صورت با متون فقهی اسلامی تشابه داشت. اما فاصله گرفتن



رهبران بهائی از ایران و مهاجرت به استانبول و بغداد و فلسطین و در نهایت ارتباط با غرب، عملاً سمت و سوی این آیین را تغییر داد و آن را از صورت آشنای دینهای شناخته شده، به ویژه اسلام، دور کرد.

عبدالبهاء در سفرهای خود تعالیم باب و بهاء را با آنچه در قرن نوزدهم در غرب، خصوصاً تحت عناوین روشنگری و مدرنیسم و اومانیسم متداول بود، آشتی داد. البته باید توجه داشت که خود بهاء الله نیز در مدت اقامتش در بغداد با برخی از غربزده های عصر قاچار مثل میرزا ملکم خان، که به بغداد رفته بودند آشنا شد. همچنین در مدت اقامتش در استانبول با میرزا فتحعلی آخوندزاده که سفری به آن دیار کرده بود آشنا گردید. افکار این روشنفکران غربزده در تحولات فکری میرزا حسینعلی بی تاءثیر نبود. نمونه ای از متاءثر شدن عبدالبهاء از فرهنگ غربی مسئله وحدت زبان و خط بود که یکی از تعالیم دوازده گانه او بود. این تعلیم برگرفته از پیشنهاد زبان اختراعی اسپرانتو است که در اوایل قرن بیستم طرفدارانی یافته بود، ولی به زودی غیرعملی بودن آن آشکار شد و در برته فراموشی افتاد. موارد دیگر تعالیم دوازده گانه عبارت است از: ترک تقلید (تحری حقیقت) تطابق دین با علم و عقل، وحدت اساس ادیان، بیت العدل، وحدت عالم انسانی، ترک تعصبات، الفت و محبت میان افراد بشر، تعدیل معیشت عمومی، تساوی حقوق زنان و مردان، تعلیم و تربیت اجباری، صلح عمومی و تحریم جنگ. عبدالبهاء این تعالیم را از ابتکارات پدرش قلمداد می کرد و معتقد بود پیش از او چنین تعالیمی وجود نداشت.

پس از عبدالبهاء، شوقی افندی ملقب به شوقی ربانی فرزند ارشد دختر عبدالبهاء، بنا به وصیت عبدالبهاء جانشین وی گردید. این جانشینی نیز با منازعات همراه بود زیرا بر طبق وصیت بهاء الله پس از عبدالبهاء باید برادرش محمد علی افندی به ریاست بهائیه می رسید. اما عبدالبهاء او را کنار زد و شوقی افندی را به جانشینی او نصب کرد و مقرر نمود که ریاست بهائیان پس از شوقی در فرزندان ذکور او ادامه یابد.

برخی از بهائیان ریاست شوقی را نپذیرفتند و شوقی به رسم معهود اسلاف خود به بدگویی و ناسزا نسبت به مخالفان پرداخت. شوقی بر خلاف نیای خود تحصیلات رسمی داشت و در دانشگاه امریکایی بیروت و سپس در آکسفورد تحصیل کرده بود. نقش اساسی او در تاریخ بهائیه، توسعه تشکیلات اداری و جهانی این آیین بود و این فرایند به ویژه در دهه شصت میلادی در اروپا و امریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره ای بهائی موسوم به مشرق الاذکار به اتمام رسید. تشکیلات بهائیان که شوقی افندی به آن «نظم اداری

امر الله» نام داد، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهائیان واقع در شهر حیفا (در اسرائیل) که به «بیت العدل اعظم الهی» موسوم است اداره می گردد. در زمان حیات شوقی از تاسیس این دولت حمایت کرد و مراتب دوستی بهائیان را نسبت به اسرائیل به رئیس جمهور این رژیم ابلاغ کرد.

بنابر تصریح عبد البهاء پس از وی ۲۴ تن از فرزندان ذکورش، نسل بعد از نسل با لقب ولی امرالله باید رهبری بهائیان را بر عهده می گرفتند و هر یک باید جانشین خود را تعیین می کرد. اما شوقی افندی عقیم بود و طبعاً پس از وفاتش دوران دیگری از دو دستگی و انشعاب و سرگشتگی در میان بهائیان ظاهر شد. ولی سرانجام همسر شوقی افندی، روحیه ماکسول و تعدادی از گروه ۲۷ نفری منتخب شوقی ملقب به «ایادیان امرالله» اکثریت بهائیان را به خود جلب و مخالفان خویش را طرد و بیت العدل را در ۱۹۶۳ تأسیس کردند. از گروه ایادیان امرالله در زمان حاضر سه نفر یعنی روحیه ماکسول و دو تن دیگر در قید حیات اند و با کمک افراد منتخب بیت العدل که به «مشاورین قاره‌ای» معروف اند رهبری اکثر بهائیان را بر عهده دارند. به موازات رهبری روحیه ماکسول، چارلز میس ریمی نیز مدعی جانشینی شوقی افندی را کرد و گروه «بهائیان ارتدکس» را پدید آورد که امروزه در امریکا، هندوستان و استرالیا و چند کشور دیگر پراکنده‌اند. عده ای دیگر از بهائیان به رهبری جوانی از بهائیان خراسان، به نام جمشید معانی که خود را «سماء الله» می خواند، گروه دیگری از بهائیان را تشکیل دادند که در اندونزی، هند، پاکستان و امریکا پراکنده‌اند. بر طبق آمارهای بهائیان جمعیت آنان در سال ۱۹۹۲، پنج میلیون نفر تخمین زده می شود که البته این آمار اغراق آمیز است. آیین‌ها و باورهای بهائیان

نوشته های سید علی محمد باب، میرزا حسینعلی بهاء الله و عبد البهاء، تا حدی نیز شوقی افندی ربانی، از نظر بهائیان مقدس است، اما کتب باب عموماً در دسترس بهائیان قرار نمی گیرد، و دو کتاب اقدس و ایفان میرزا حسینعلی نوری در نزد آنان از اهمیت خاصی برخوردار است. تقویم شمسی بهائی از نوروز آغاز گشته به ۱۹ ماه، در هر ماه به ۱۹ روز تقسیم می شود و چهار روز (در سال‌های کبیسه پنج روز) باقیمانده ایام شکرگزاری و جشن تعیین شده است. بهائیان موظف به نماز روزانه و روزه به مدت ۱۹ روز در آخرین ماه سال و زیارت یکی از اماکن مقدسه ایشان، شامل منزل سید علی محمد باب در شیراز و منزل میرزا حسینعلی نوری در بغدادند.

بهائیان همچنین به حضور در ضیافات موظفاند که هر نوزده روز یک بار تشکیل می گردد. در آیین بهایی نوشیدن مشروبات الکلی و مواد مضر به سلامت منع شده و رضایت والدین عروس و داماد در ازدواج ضروری شمرده شده است.

آیین بهایی از ابدای پیدایش در میان مسلمانان به عنوان یک انحراف اعتقادی (فرقه ضاله) شناخته شد. ادعای بابیت و سپس قائمیت و مهدویت توسط سید علی محمد باب با توجه به احادیث قطعی پذیرفته نبود. ویژگی‌های مهدی در احادیث اسلامی به گونه‌ای تبیین شده که راه هر گونه ادعای بیجا را بسته است. در احادیث ادعای بابیت امام غایت به شدت محکوم شده است. ادعای دین جدید توسط باب و بهاء الله با اعتقاد به خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که توسط همه مسلمانان پذیرفته شده است، سازگار نبود. از این رو به‌رغم تبلیغات گسترده، بهائیان در میان مسلمانان و شیعیان جایگاهی نیافتند.

تاریخ پر حادثه رهبران بهائی، نادرست درآمدن پیشگویی‌های آنان و منازعات دور از ادب از یکسو و حمایت‌های دولت‌های استعماری در مواضع مختلف از سران بهایی و به‌ویژه هم‌رهی آنان با دولت اسرائیل از سوی دیگر، زمینه فعالیت در کشورهای اسلامی، خصوصاً ایران، را از بهائیان گرفت. مؤلفان بسیاری در نقد این آیین کتاب نوشتند. علمای حوزه‌های علمیه شیعه و دانشگاه الازهر و مفتیان بلاد اسلامی جدا بودن این فرقه از امت اسلامی را اعلام داشتند و آنان را مخالفان ضروریات اسلام معرفی کردند. بازگشت برخی مقامات و مبلغان بهائی از این آیین و افشای مسائل درونی این فرقه، نیز عامل مهم فاصله گرفتن مسمانان از این آیین بوده است.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.